

**درس خارج فقه استاد سید محمد جواد شبیری**

**14010228**

**موضوع**: زکات مال التجاره /من تجب علیه الزکاه /زکات

**خلاصه مباحث گذشته:**

بحث در آن بود در چه صورتی ولیّ می‌تواند با مال یتیم تجارت کند؟ تجارت با مال یتیم در چه صورتی، زکات آور است؟ بیان شد این بحث در چند مرحله باید پیگیری شود:

1. در چه صورتی ولیّ می‌تواند از مال یتیم، اقتراض کند؟
2. اقتراض اختصاص به ولیّ دارد یا غیر او حق چنین کاری دارد؟

از بعضی روایات استفاده می‌شود اقتراض از مال یتیم، اختصاص به ولیّ ندارد. کسی که مالی به عنوان ودیعه در اختیار اوست، می‌تواند از آن اقتراض کند. دو روایت «حبیب خثعمی» و «علی بن جعفر» در این زمینه بیان شد.

در مورد این دو روایت، بحث سندی وجود دارد. بحث سندی نیز در دو مرحله بررسی می‌شود. یک مرحله آنکه این دو روایت، از جهت سندی معتبر هستند یا نه. دوم آنکه از جهت عمل اصحاب و اعراض ایشان، از اعتبار ساقط شده‌اند یا نه.

# روایت حبیب خثعمی در مورد اقتراض ودعی

این روایت دو طریق دارد. یکی طریق تهذیب است که به این صورت می‌باشد: «مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيِّ بْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ يَعْقُوبَ بْنِ يَزِيدَ عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ حَبِيبٍ الْخَثْعَمِيِّ»[[1]](#footnote-1). روشن است که «محمد بن علی بن محبوب» و «یعقوب بن یزید» و «ابن ابی عمیر» ثقه هستند و در وثاقتشان بحثی نیست. همچنین طریق شیخ تا «محمد بن علی بن محبوب» نیز طریق معتبری است. علاوه بر آنکه قبلا اشاره شد، در طریق به کتب، نیاز به بررسی سندی نیست.

این روایت در کتاب من لایحضره الفقیه با «ابن ابی عمیر» شروع می‌شود:

رَوَى اِبْنُ‌ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ‌ حَبِيبٍ‌ الْخَثْعَمِيِّ‌ عَنْ‌ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ‌ عَلَيْهِ‌ السَّلاَمُ‌ قَالَ‌: قُلْتُ‌ لَهُ‌ الرَّجُلُ‌ يَكُونُ‌ عِنْدَهُ‌ الْمَالُ‌ وَدِيعَةً‌ يَأْخُذُ مِنْهُ‌ بِغَيْرِ إِذْنِ‌ صَاحِبِهِ‌ قَالَ‌ «لاَ يَأْخُذْ إِلاَّ أَنْ‌ يَكُونَ‌ لَهُ‌ وَفَاءٌ‌» وَ قَالَ‌ قُلْتُ‌ أَ رَأَيْتَ‌ إِنْ‌ وَجَدَ مَنْ‌ يَضْمَنُهُ‌ وَ لَمْ‌ يَكُنْ‌ لَهُ‌ وَفَاءٌ‌ وَ أَشْهَدَ عَلَى نَفْسِهِ‌ الَّذِي يَضْمَنُهُ‌ يَأْخُذُ مِنْهُ‌ قَالَ‌ «نَعَمْ‌»[[2]](#footnote-2).

طریق فقیه، تا ابن ابی عمیر چنین است:

و ما كان فيه عن محمّد بن أبي عمير فقد رويته عن أبي؛ و محمّد بن الحسن- رضي اللّه عنهما- عن سعد بن عبد اللّه؛ و الحميريّ جميعا عن أيّوب بن نوح؛ و إبراهيم هاشم؛ و يعقوب بن يزيد؛ و محمّد بن عبد الجبّار جميعا عن محمّد بن أبي عمير[[3]](#footnote-3).

در همه طبقاتِ این طریق، بزرگان متعددی وجود دارند و هیچ بحثی در وثاقت این طریق نیست.

## رویته؛ معلوم یا مجهول؟

برخی این عبارت در طریق مشیخه را «رَوَیْتُه» خوانده و برخی «رُوّیتُه». به نظر می‌رسد در اینجا «رَوَیْتُه» صحیح باشد ولو در موارد بسیاری، «رُوّیتُه» درست است. در جایی که بعد از آن، شیخ مستقیم قرار گرفته باشد، باید «رَوَیْتُه» خوانده شود. در بسیاری از عبارت‌های دعائم الاسلام «رُوّیتُه» استعمال شده است و به احتمال زیاد «رُوّیتُه» صحیح‌تر است.

«رَوَیْتُه» یعنی «نَقَلتُه» ولی «رَوَّیْتُه» یعنی «جَعَلتُه ناقلا». استاد که به شاگرد حدیث را یاد می‌دهد، شاگرد می‌تواند بگوید از طرف استاد «رُوّیتُه»، یعنی «از طریق مشایخ این حدیث بر من تحمیل شده و بر گردن من گذاشته شده است» یا «استاد من را راوی حدیث، قرار داد». طریق تحمل حدیث مهم نیست که به اسماع باشد یا قرائت. بنابراین «رُوّیتُه» یعنی «جعلنی المشایخ راویاً لهذا الحدیث». پس «رُوّیتُه عن ابی» صحیح نیست زیرا به معنای آن است که «جعلنی المشایخ راویاً عن ابی». خودِ او روایت کرده است نه آنکه مشایخ او راوی از پدرش قرار داده باشند. لکن عبارت «رُوّیتُه عن ابی عبد الله علیه السلام» صحیح است و اشکالی ندارد. پس در صورتی که بعد از آن شیخ مستقیم باشد، «رُوّیتُه» خوانده نمی‌شود.

این دو گاهی با هم خلط شده‌اند. نکته آن است که در کتاب شیخ صدوق، قبلاً روایات نقل شده‌اند و در مشیخه، طریق آن را بیان می‌کند. مسبوق به نقل قبلی است و سندِ نقل قبلی را بیان می‌کند. بنابراین در این موارد «رَوَیْتُه» صحیح است. اما در جایی که قبلا روایتی نقل نشده و صرفاً تحمل نموده؛ «رُوّیتُه» درست است. یعنی اساتید مرا روایت کننده قرار داده‌اند: «جعلنی المشایخ راویاً». راوی قرار دادن مشایخ به آن است که روایت را برایش خوانده‌اند و او توانایی نقل روایت را پیدا کرده است. همین که استاد روایت را برای شاگر می‌خواند، صحیح است گفته شود: «رُوّیتُه» چه شاگرد آن را نقل بکند چه نکند. در واقع به اعتبار آن است که استاد او را راوی بالفعل نمی‌کند بلکه راوی بالقوه قرار می‌دهد.

روایت دو مرحله دارد. یک مرحله «تحمّل» حدیث است و مرحله دیگر «اداء» آن. «رَوَیْتُه» به معنای نقل است و مرحله «اداء» را بیان می‌کند ولی تحمّل حدیث را با «رُوّیتُه» بیان می‌کنند. تحمّل حدیث سبب می‌شود که شاگرد بتواند بعداً آن را نقل کند. پس در مشیخه صدوق که حدیث قبلا بیان شده‌اند، نسبتی با مرحله تحمّل ندارند و عبارت مشیخه درباره مرحله اداء است.‍ در واقع توضیح نقل قبلی است و باید «رَوَیْتُه» خوانده شود.

## وثاقت حبیب خثعمی

فردی که در این سند، بحث رجالی دارد «حبیب خثعمی» است. نجاشی او را «حبيب بن المعلل الخثعمي» می‌داند و در موردش نوشته است:

روى عن أبي عبد الله وأبي الحسن والرضا عليهم‌السلام، ثقة ثقة صحيح. له كتاب رواه محمد بن أبي عمير أخبرنا ابن نوح ، عن ابن حمزة الطبري ، عن ابن بطة ، عن الصفار عن أحمد بن محمد بن عيسى ، عن ابن أبي عمير ، عن حبيب[[4]](#footnote-4).

### تضعیف حبیب خثعمی در رجال ابن عقده

در مقابل، مرحوم خویی چنین فرموده‌اند:‍

۲۵۷۸ - حبيب بن معلل: حبيب الخثعمي. قال النجاشي: «حبيب بن المعلل الخثعمي المدائني، روى عن أبي عبد الله (ع)، و أبي الحسن (ع)، و الرضا (ع)، ثقة ثقة، صحيح ... و قال ابن داود في القسم الأول: «روى العقيقي الطعن فيه، و لم يثبت»[[5]](#footnote-5).

اما در رجال ابن داود چنین آمده است:

حبيب بن المعلل الخثعمي المدائني ق، م، ضا [جش، جخ، ست] ثقة ثقة صحيح لكن روى [عق] الطعن فيه و لم يثبت[[6]](#footnote-6).

کلمه «عق» در رجال ابن داود همچنان که در اول کتاب گفته است، رمز «عقیقی» می‌باشد. به همین علت مرحوم خویی به جای آن، کلمه «عقیقی» را قرار داده‌اند. اما ظاهراً در اینجا سهوی رخ داده و مرادشان «ابن عقده» بوده است. مرحوم علامه از ابن عقده روایتی نقل می‌کنند. شاید ایشان فراموش کرده‌اند که رمز ابن عقده، «قد» بوده است.

بسیاری از این منقولات، مستقیم نمی‌باشند. بیشتر آن‌ها در حل الاشکال از ابن طاوس بوده‌اند. احمد بن طاوس، کتابی با نام «حل الاشکال» دارد که تصور می‌شود عمده نقلیاتِ علامه و ابن داود، به واسطه این کتاب است. ابن داود در جایی تصریح می‌کند که اکثرِ فایده‌های این کتاب، برگرفته از حل الاشکال ابن طاوس است. قرائن دیگری نیز هست که نشان می‌دهد، خلاصه علامه و رجال ابن داود، از منبع واحد گرفته شده‌اند. آن منبع واحد نیز حل الاشکال از ابن طاوس است.

علامه در اینجا عبارتی را نقل کرده‌اند. مرحوم خویی عبارت علامه را چنین می‌آورند:

و قال العلامة، في القسم الأول (4) من الباب 13، من فصل الحاء: «روى ابن عقدة، عن محمد بن أحمد بن خاقان النهدي، قال: حدثنا حسن بن الحسين اللؤلؤي، قال: حدثنا عبد الله بن محمد الحجال، عن حبيب الخثعمي، عن أبي عبد الله (ع)، ما مضمونه: أنه كان يكذب عليّ مع أنه لا يزال لنا كذاب»[[7]](#footnote-7).

علامه در ذیل این مطلب می‌فرماید: «و هذه الرواية لا أعتمد عليها و المرجع فيه إلى قول النجاشي فيه». در نهایت نظر مرحوم خویی چنین است:

أقول: هذه الرواية مع أنها غير قابلة للتصديق في نفسها- إذ لا يمكن أن يروي حبيب، عن الصادق (ع) ذم نفسه، بمثل هذا الذم- ضعيفة السند.

اصل این مطلبی که مرحوم خویی می‌فرمایند: «غیر قابلة للتصدیق» که مرحوم خویی می‌فرمایند را ملا محمد تقی مجلسی در روضة المتقین بیان کرده است:

اعلم أنه ذكر أصحاب الرجال هذا الخبر و غفلوا عن أنه لا يمكن عادة أن يروي الراوي على نفسه مثل هذه الرواية.

پس از آن اشکال دیگری که مطرح می‌کنند، چنین است:

و متى رأيت أن يواجه المعصوم عليه السلام أحدا بمثل هذا؟

در جایی دیده نشده است که امام معصوم به کسی بگویند کذاب هستی. ایشان دو اشکال بیان می‌کنند. یک اشکال آن است که راوی از امام علیه السلام نقل کند که به او فرموده‌اند کذاب است. اشکال دیگر آن است نسبت به خود امام علیه السلام نیز در جایی دیده نشده است به کسی کذاب بگویند.

این اشکال صحیح است و از کرامت ائمه علیهم السلام دور است که با کسی چنین برخورد کنند. حتی روایتی در مورد امام علیه السلام نقل شده است که فرمودند:

... فَقَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عليه‌السلام: «فَمَا تَقُولُ فِيمَا قَالَ كَعْبٌ؟» فَقَالَ: صَدَقَ، الْقَوْلُ مَا قَالَ كَعْبٌ، فَقَال أَبُو جَعْفَرٍ عليه‌السلام: «كَذَبْتَ، وَكَذَبَ كَعْبُ الْأَحْبَارِ مَعَكَ» وَغَضِبَ.

قَالَ زُرَارَةُ: مَا رَأَيْتُهُ اسْتَقْبَلَ أَحَداً بِقَوْلِ «کَذَبْتَ» غَيْرَهُ[[8]](#footnote-8).

روضة المتقین چنین ادامه می‌دهد:

و الظاهر أن حبيب كان ينقل هذا لغيره المتقدم ذكره فتوهموا أنه ذكره على نفسه.

از نظر ایشان این روایت درباره فرد دیگری بوده است که قبلا در موردش صحبت شده است. ناقلان بعدی اشتباهاً توهم کرده‌اند ذم خودش را نقل کرده است. پس از آن احتمال دیگری مطرح می‌کنند:

و احتمال أن يكون الحجال سمعه عنه عليه السلام.

در سند این روایت قبل از حبیب خثعمی، عبد الله بن محمد حجّال ذکر شده است. احتمال دارد، حجال این مطلب و ذم را شنیده باشد، وجود دارد. اما این احتمال را نیز تضعیف می‌کنند:

و إن كان بعيدا من اللفظ غير ممكن بحسب المرتبة فإنه من رجال الرضا عليه السلام و لم ينقل روايته عن أبي الحسن عليه السلام فكيف عن أبي عبد الله عليه السلام.

بعید است این روایت از عبد الله بن محمد حجال نقل شده باشد چون از لفظ روایت برداشت نمی‌شود مستقیم از امام صادق علیه السلام نقل کرده باشد. همچنین از جهت طبقه نیز غیر ممکن است، مستقیماً از امام علیه السلام روایت نقل کند. عبد الله بن محمد حجال از رجال امام رضا علیه السلام بوده است. ایشان روایتی از امام کاظم علیه السلام نقل نکرده است، چه برسد به آنکه راوی مستقیم از امام صادق علیه السلام باشد. پس این روایت اشکال دارد و قابل قبول نیست:

فظهر أن التوثيق لا معارض له[[9]](#footnote-9).

بنابراین توثیق نجاشی معارضی ندارد.

### منشأ تضعیف حبیب خثعمی در کتب منبع

احتمال مرحوم مجلسی را دنبال کردیم و کشف شد اصل مطلب چه بوده است. دو روایت وجود دارد که حبیب خثعمی نقل می‌کند. در هر دو، راوی از حبیب خثعمی، عبد الله بن محمد حجال است. این دو روایت با هم اشتباه شده‌اند.

در رجال کشی دو روایت نقل شده است که پس از مقایسه این دو روایت، اصل مطلب روشن می‌شود. یکی از روایت‌های رجال کشی چنین است:

مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ وَ عُثْمَانُ بْنُ حَامِدٍ، قَالا حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يَزْدَادَ الرَّازِيُّ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ أَبِي الْخَطَّابِ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ الْمُزَخْرَفِ، عَنْ حَبِيبٍ الْخَثْعَمِيِّ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (ع) قَالَ‌ كَانَ الْمُخْتَارُ يَكْذِبُ عَلَى عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ (ع)[[10]](#footnote-10).

«عبد الله المزخرف» همان «عبد الله بن محمد الحجال» مورد بحث است. حجّال یعنی کسی که حجله می‌ساخته است. معنای دیگرش کسی است که کبوتر پرورش می‌داده است. احتمالا در اینجا به معنای کسی است که حجله درست می‌کرده و حجله‌های شیک و تزیین شده، تولید می‌نموده است.

این روایت، قسمتی از عبارت مفصل‌تری است که در جای دیگر همین کتاب و با همین سند، نقل شده است:

مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ، عَنْ عُثْمَانَ بْنِ حَامِدٍ، قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يَزْدَادَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ، عَنِ الْمُزَخْرَفِ، عَنْ حَبِيبٍ الْخَثْعَمِيِّ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (ع) قَالَ‌ كَانَ لِلْحَسَنِ (ع) كَذَّابٌ يَكْذِبُ عَلَيْهِ وَ لَمْ يُسَمِّهِ، وَ كَانَ لِلْحُسَيْنِ (ع) كَذَّابٌ يَكْذِبُ عَلَيْهِ وَ لَمْ يُسَمِّهِ، وَ كَانَ الْمُخْتَارُ يَكْذِبُ عَلَى عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ (ع)، وَ كَانَ الْمُغِيرَةُ بْنُ سَعِيدٍ يَكْذِبُ عَلَى أَبِي[[11]](#footnote-11).

بنابراین مرادشان از آنکه گفته‌اند: «لایزال لنا کذاب» آن نبوده که حبیب خثعمی همیشه کذاب نسبت به اهل بیت علیهم السلام بوده است. مرادشان آن است که همیشه اهل بیت علیهم السلام، کذابی داشته‌اند. امام حسن علیه السلام کذابی داشته‌اند. همینطور امام حسین علیه السلام و بقیه ائمه علیهم السلام.

احتمال دارد این روایت ادامه داشته باشد که: «ابوالخطاب هم کذاب بر من است». زیرا حبیب خثعمی روایت‌هایی در مذمتِ ابوالخطاب نیز نقل کرده است. ممکن است چنین ادامه‌ای داشته باشد: «ابوالخطاب یکذب علیّ».

نتیجه آنکه عبارتِ روایت محل بحث، «المختار کان یکذب علی علیّ» بوده است که کذاب بودن مختار نسبت به امام سجاد علیه السلام را بیان می‌کند. پس از آن عبارت «علی» حذف شده و تنها «علیّ» باقی مانده است و از جایگاه خودش خارج شده است.

در واقع مطلب صحیح همان است که مرحوم مجلسی بیان می‌کنند که این عبارت درباره شخص دیگری بوده است. آن شخص دیگر، مختار بوده است. احتمال دیگر آن است که این روایت در ترجمه ابوالخطاب بوده است با این عبارت: «کان یکذب علیّ» یعنی: «کان ابوالخطاب یکذب علیّ». پس از آن ادامه حدیث بوده است: «لایزال لنا کذاب. کان للحسن (ع) کذاب ...». در نتیجه روایت دوم که می‌فرماید: «کان للحسن (ع) کذاب ...» توضیح جمله قبل بوده است. بنابراین حضرت می‌خواسته‌اند با این روایت بگویند: «اینکه ابوالخطاب بر من دروغ می‌بندد، لیس اول قارورة کُسِرتْ فی الاسلام».

به عبارت دیگر، علمای بعدی این روایت را در ذیل ترجمه ابوالخطاب دیده‌اند: «عن حبیب الخثعمی عن ابی عبدالله علیه السلام قال کان یکذب علیّ». اما توجه نکرده‌اند این عبارت در ذیل چه عنوانی نقل شده است. مرجع ضمیر در این جمله شخص دیگری بوده است که قبلا او را یاد کرده‌اند. حبیب خثعمی در چند جا از رجال کشی، مذمت‌های ابوالخطاب را نقل می‌کند.

متأسفانه کتاب اصلی ابن عقده در اختیار نیست تا به آن مراجعه شود. مرحوم علامه نیز با تعبیر «ما مضمونه» از آن یاد کرده‌اند. اگر ایشان روایت اصلی را نقل می‌کردند، بحث روشن‌تر می‌شد.

بنابراین اشکالات مرحوم مجلسی صحیح است و در اینجا مذمتی نسبت به حبیب خثعمی وجود ندارد.

روایت دوم رجال کشی از حبیب خثعمی در جلسه آینده بررسی می‌شود. یک نقل از آن در قرب الاسناد وارد شده است. نقل دیگر از آن در سرائر آمده است: «ومن ذلک ما استطرفناه من جامع البزنطی ...». این دو سند، جداگانه باید بررسی شوند.

1. . [تهذيب الأحكام، ج‌7، ص 180‌](https://lib.eshia.ir/10083/7/180). [↑](#footnote-ref-1)
2. . [من لایحضره الفقیه، شیخ صدوق، جامعه مدرسین، ج ۳، ص ۳۰۴](https://lib.eshia.ir/11021/3/304). [↑](#footnote-ref-2)
3. . [من لایحضره الفقیه، شیخ صدوق، جامعه مدرسین، ج ۴، ص ۴۶۰](https://lib.eshia.ir/11021/4/460). [↑](#footnote-ref-3)
4. . [رجال النجاشی، ص ۱۴۱](https://lib.eshia.ir/14028/1/141). [↑](#footnote-ref-4)
5. . [معجم رجال الحدیث، السید الخوئي، ج ۵، ص ۲۰۳](https://lib.eshia.ir/14036/5/203). [↑](#footnote-ref-5)
6. . [رجال ابن داود، ص 70](https://lib.eshia.ir/27181/1/70/%D8%AD%D8%A8%DB%8C%D8%A8_%D8%A8%D9%86_%D8%A7%D9%84%D9%85%D8%B9%D9%84%D9%84_%D8%A7%D9%84%D8%AE%D8%AB%D8%B9%D9%85%DB%8C). [↑](#footnote-ref-6)
7. . [معجم رجال الحدیث، السید الخوئي، ج ۵، ص ۲۰۴](https://lib.eshia.ir/14036/5/204). [↑](#footnote-ref-7)
8. . [الکافی- ط دار الحدیث، ج ۸، ص ۱۴۷](https://lib.eshia.ir/27311/8/147/%D9%85%D8%A7_%D8%B1%D8%A3%D9%8A%D8%AA%D9%87_%D8%A7%D8%B3%D8%AA%D9%82%D8%A8%D9%84_%D8%A3%D8%AD%D8%AF%D8%A7_%D8%A8%D9%82%D9%88%D9%84_%D9%83%D8%B0%D8%A8%D8%AA). [↑](#footnote-ref-8)
9. . [روضة المتقین، محمد تقی مجلسی، ج ۱۴، ص ۸۵](https://lib.eshia.ir/71453/14/85). [↑](#footnote-ref-9)
10. . [رجال الکشی، شیخ طوسی، ج ۱، ص ۱۲۵](https://lib.eshia.ir/10241/1/125/%D8%B9%D8%A8%D8%AF_%D8%A7%D9%84%D9%84%D9%87_%D8%A7%D9%84%D9%85%D8%B2%D8%AE%D8%B1%D9%81_%D8%AD%D8%A8%DB%8C%D8%A8_%D8%A7%D9%84%D8%AE%D8%AB%D8%B9%D9%85%DB%8C). [↑](#footnote-ref-10)
11. . [رجال الکشی، شیخ طوسی، ج ۱، ص ۲۲۶](https://lib.eshia.ir/10241/1/226). [↑](#footnote-ref-11)